

Resent, Detest, hate	اظهار رنجش و تنفر
I resent his patronizing attitude towards me.	من نسبت به افکار رئیس وار او نسبت به خودم اظهار تنفر میکنم.
Exaggerate	میالغه
He wasn't trying to deceive you when he said that his car is the best car in the world; he was just exaggerating.	وقتی که گفت اتومبیلش بهترین اتومبیل دنیا است سعی نمی کرد شما را فریب دهد او فقط میالغه می کرد.
The bookkeeper exaggerated her importance to the company.	دفتردار درباره ی اهمیت خود برای شرکت غلو کرد.
Variety, Diversity	تنوع، گوناگونی
The show featured a variety of entertainment.	نمایش، انواع سرگرمیها را نشان میداد.
He faced unforeseen problems for a variety of reason.	او به دلایل گوناگون، با مشکلات پیش بینی نشده ای روبه رو شد
Valid	معتبر، درست
The witness neglected to give valid answers to the judge's questions.	شاهد از دادن پاسخ های موثق به پرسش های قاضی غفلت کرد.
When Dave presented valid working papers, the foreman consented to hining him immediately.	بعد از اینکه « دیو » پروانه کار معتبری را ارائه کرد، رئیس به استخدام فوری او رضایت داد
Survive	بقا یافتن، زنده ماندن، باز ماندن، جان به در بردن
It was uncertain whether we would survive the torrent of rain.	معلوم نبود که آیا از باران سیل آسا جان سالم به سر می بریم.
The space capsule was built to survive a long journey in space.	کپسول فضایی بگونه ای ساخته شده بود که پس از سفر فضایی طولانی باقی بماند.
Prominent, Apparent, Conspicuous, Noticeable, Obvious	مهم و مشهور و برجسته
Napoleon is a prominent figure in the history of France.	در تاریخ فرانسه « ناپلئون » شخصیت مهمی است.
Her violet eyes were the prominent feature of the model's face.	ویژگی برجسته ی چهره ی مدل ، چشمهای بنفشش بود

Reluctant, Indisposed, Unwilling	بی میل
It was easy to see that Herman was reluctant to go out and find a job.	درک اینکه «هرمن» برای بیرون رفتن و یافتن کار بی میل بود، ساده بود.
I was reluctant to give up the security of family life.	مایل نبودم امنیت زندگی خانوادگی را از دست بدهم.

Obvious, Apparent, Clear, Evident, reveal	آشکار
It was obvious that the carpenter was tired after his day's work.	بدیهی بود که نجار پس از کار روزانه اش خسته بود.
The fact that Darcy was a popular boy was obvious to all.	این حقیقت که «دارسی» پسر محبوبی بود، برای همه آشکار بود.

داستان ششم

There was a manager from a **popular** company who **detected** some **defects** from one of their **employees**. He **approached** to him but the **employee neglected**, so the manager did a **comprehensive** research and realized that there is **undoubtedly** a **defraud** happening in the company that **deceiving** people. He **hired** a **lawyer** and after a **thorough explanation** became his **client**.

مدیر یک شرکت معروف چند عیب و نقص در یکی از کارمندانش پیدا کرده بود، پس به او نزدیک شد و کارمند بی توجهی کرد. مدیر یک جستجوی گسترده ای انجام داد و پی برد که بی شک یک کلاهبرداری در حال وقوع است که مردم را اغفال می کند. او یک وکیل استخدام کرد و پس از توضیحات کامل موکل او شد.

داستان هفتم

Mr Ahmadi had a box full of antic and **unique** tools which **preserve** them in a capsule but one night all of them stole. He was thinking their neighbor did that so he was so **resent** of him and **denounced** him.

The court day was a **gloomy** day, **unforeseen massive** raining caused a **torrent** that **molested** transferring at streets. Mr Ahmadi **consented** to **postpone** the court day to another day.

آقای احمدی یک جعبه پر از لوازم قدیمی و خاص داشت که آنها را در یک محفظه نگهداری می کرد اما یک شب تمام آنها دزدیده شد. او فکر می کرد که همسایه شان اینکار را کرده است پس به شدت از دشتش عصبانی شد و او را متهم کرد.

روز دادگاه یک روز ابری و کدری بود. باران خیلی زیاد پیش بینی نشده باعث سیل شده بود و مزاحم رفت و آمد در خیابان ها. آقای احمدی موافقت کرد تا روز دادگاه را به تعویق بندازند.